

تاریخ دریافت: ۹۴/۹/۵

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۱/۲۰

تحلیل عرفانی فقر و غنا از دیدگاه عرفانی خواجه عبدالله انصاری و مولانا

نسرین بیرانوند^۱

حسین آریان^۲

فهیمة سازمند^۳

چکیده:

«فقر» یکی از مراحل سیر و سلوک عرفانی و در لغت به معنای نیاز و احتیاج است و در اصطلاح صوفیه، نیازمندی به خدا و بی‌نیازی از غیر اوست. «فقر و غنا» در ادبیات ایران و به خصوص در آثار عرفانی، سابقه‌ای کهن و جایگاهی والا دارد. فقر در لغت به معنای درویشی و نداری و «غنا» نقطه مقابل آن و به معنی توانگری، بی‌نیازی و دولت‌مندی است. سالک در این وادی به صفت عدم اصلی و فقر ذاتی خود برمی‌گردد و به آن اقرار می‌کند. فقر از مسائل مهم عرفانی است و علاوه بر شاعران که در دیوان‌های خود به آن اشاره کرده‌اند خود عرفا نیز در این زمینه نظریه‌پردازی می‌کنند. این جستار که با روش تحلیلی و توصیفی انجام گرفته است بر آن است که مقوله فقر را از دید دو عارف (انصاری و مولانا) همراه با شواهد شعری تبیین و تفسیر کند و آن را از دید عرفان مورد بررسی قرار دهد.

کلید واژه‌ها:

فقر، غنا، عرفان، تصوف، انصاری، مولانا.

^۱ - دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، ملایر، ایران.

^۲ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. نویسنده

مسئول: Arian.amir20@yahoo.com

^۳ - دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد همدان، ادبیات غنایی، دبیرآموزش و پرورش منطقه کبودرآهنگ، مدرس دانشگاه علمی کاربردی همدان.

پیشگفتار

پیدایش شعر عرفانی فارسی تحولی بزرگ در تاریخ ادب پارسی و سیر تصوف اسلامی به شمار می‌رود، چرا که در اینجا از یک سو مفاهیم و تعالیم عرفانی به زبان فارسی مجال بروز و ظهور بیشتری یافت و بخشی از مهم‌ترین آثار عرفانی شعر فارسی پدید آمد و از سوی دیگر افق‌های تازه‌ای بر روی شاعران فارسی‌زبان گشوده شد و دریافت‌ها و مفاهیم عرفانی دستمایه این سخنوران گردید و مضامین بلند و متنوعی در شعر فارسی شکل گرفت؛ اما تأثیرپذیری شاعران پارسی‌گوی از این جریان فکری متفاوت بود؛ برخی از آنان شعر را به طور کامل برای بیان مفاهیم و دریافت‌های صوفیانه به کار بردند و آثار محض عرفانی پدید آوردند و عده‌ای دیگر به طرح اصطلاحات و مطالب عرفانی در کنار دیگر مضامین و مفاهیم پرداختند.

«فقر» یکی از مراحل سیر و سلوک عرفانی و در لغت به معنای نیاز و احتیاج است و در اصطلاح صوفیه، نیازمندی به خدا و بی‌نیازی از غیر اوست. «فقر و غنا» در ادبیات ایران و به خصوص در آثار عرفانی، سابقه‌ای کهن و جایگاهی والا دارد. فقر در لغت به معنای درویشی و نداری و «غنا» نقطه مقابل آن و به معنی توانگری، بی‌نیازی و دولت‌مندی است. سالک در این وادی به صفت عدم اصلی و فقر ذاتی خود برمی‌گردد و به آن اقرار می‌کند. فقر از مسائل مهم عرفانی است و علاوه بر شاعران که در دیوان‌های خود به آن اشاره کرده‌اند خود عرفا نیز در این زمینه نظریه‌پردازی می‌کنند. مقوله فقر در ادبیات عرفانی از آن چنان اهمیتی برخوردار است که معمولاً در تأملات و تحقیقات عرفا به عنوان یک دانش فراگیر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد. فقر یکی از موضوعات مهمی است که نه تنها در حوزه عرفان بلکه در حوزه ادبیات هم مورد توجه قرار گرفت و هم در عرفان نظری و هم عرفان عملی به آن پرداخته شد. بی‌گمان شناخت فرهنگ غنی و پر بار گذشته ما ایرانیان بدون آشنایی با مسائل مربوط به تصوف و عرفان مقدور نیست. آنچه ما را بر آن می‌دارد که در این راه کوششی مضاعف داشته باشیم غبار ابهامات و تصوراتی است که کم و بیش در مورد عرفان و تصوف داریم.

بیان مسأله

عرفان متعالی‌ترین علم بشری و راه شناخت الهی است. عرفا بر این عقیده‌اند که نفس انسان باید مراحل را طی کند تا به حق و حقیقت برسد. برای رسیدن به این امر باید دل را از تمایلات نفسانی و غیرالهی و به طور کلی ماسوی الله پاک کرد. مفهوم فقر واژه‌ای است قرآنی که در ذهن و زبان

عارفان مسلمان فراوان به کار رفته است این مفهوم در مراحل سلوک در زمره منازل اساسی به شمار می‌آید و منظور از آن عدم التفات به ماسوی‌الله و مقرر بودن به نیازمندی در برابر حق تعالی است. در این مقاله برآنیم به بررسی مفهوم فقر عرفانی از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری و مولانا بپردازیم.

پیشینه تحقیق

به نظر می‌رسد که پیشینه موضوع فقر را قبل از هر مأخذی، باید در آیات کریمه وحی جست خداوند در قرآن کریم بارها به حصر غنای خویش و فقر و نیاز بندگان اشاره کرده است. چنان که فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر/۱۵) ای مردم شما همه به خدا فقیرید و تنها خداست که بی‌نیاز و غنی با لذات و ستوده صفاتست. «وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ (محمد/۳۷)» «فقط خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندید.» پس از قرآن کریم، در سخنان بزرگان دین، از فقر به عنوان افتخار و کرامتی از جانب حق تعالی یاد شده است. عارفان نیز تحت تأثیر تعالیم قرآنی و اسلامی به تبیین فقر عرفانی پرداخته‌اند و در آثار خود به صورت پراکنده به این موضوع اشاره داشته‌اند، تنها کتبی که قبل از رساله قشیریه در فصلی مستقل به این بحث پرداخته‌اند، می‌توان به آثاری چون «اللمع فی التصوف» اثر ابو النصر سراج (م: ۳۷۸) و «التعرف لمذهب اهل التصوف» ابوبکر محمدبن ابراهیم کلابادی (م. ۳۸۰) اشاره کرد. پس از رساله قشیریه نیز کمتر کتاب عرفانی تألیف شده است که به این بحث پرداخته باشد حتی به جرأت می‌توان گفت شاکله اصلی بیشتر کتب عرفانی بحث فقر و انقطاع از دنیا است. قشیری، هجویری و مولانا، خواجه عبدالله انصاری، ابو سعید ابوالخیر، شیخ فرید الدین عطار، حافظ و... نیز هر یک در آثار خود به این مساله اشاره داشته‌اند.

بحث

فقر در لغت و اصطلاح تصوف

فقر در لغت عرب به معنای ناداری و جمع آن فُقُور و مُفَاقِر است. در زبان فارسی فقر به معنی تهیدستی، تنگدستی و درویشی است، خلاف غنی (لغت نامه، ذیل واژه فقر) فقر «نیازمندی به خدا و بی‌نیازی از غیر اوست.» (دایره المعارف تشیع، ج ۱۲: ۳۵۳) در نزد هجویری نیز فقر به معنای درویشی است. (هجویری، ۱۳۸۹: ۲۹)

فقیر مطابق اصطلاح فقها، «کسی را گویند که کمتر از نصاب و حدی که زکات بدان تعلق می‌گیرد، مالک باشد، حد نصاب دویست درهم است.» (فروزانفر، ۱۳۸۲: ۹۹۸) دکتر زرین‌کوب در کتاب «ارزش صوفیه»، درباره اشتقاق کلمه فقیر به نقل از «بو عبدالله بن خفیف شیرازی» آورده‌اند:

«اشتقاق فقیر از فقارست و فقار آن استخوان است که قوم ثبت بر آن باشد هر گه که آن استخوان شکسته شود مرد ضعیف شود و او را فقیر خوانند یعنی در همه حال در نشست و خاست محتاج باشد به معینی که یاور او باشد و همچنین فقیر آن است که محتاج است به دیگری.» (زرین کوب، ۱۳۶۶: ۱۹۹)

«معنای عمیق‌تر و حکمی آن فقر ذاتی است که همه انسان‌ها و ممکنات فقیرند و تنها وجود واجب یا واجب الوجود است که غنی با لذات است. یک معنای فقرم هم فروتنی و شکسته حالی و فقر آگاهی است که به عنوان مترادف تصوف به کار می‌رود. چندان که به صوفیان اهل فقر گویند.» (خرمشاهی، ۱۳۷۷: ۱۵۹۳)

فقر در عرفان

فقر از کلمات کلیدی و مفاهیم محوری تصوف و عرفان است در مجموعه آثار صوفیه، تقریباً هیچ اثری را نمی‌یابیم، مگر آن که بخشی از آن به فقر و فقیر و تفاوت آنها با غنا و غنی اختصاص یافته باشد اغلب مؤلفان صوفیه مانند ابو نصر سراج طوسی، ابو القاسم قشیری و ابوالحسن هجویری، در طرح موضوع فقر این آیه شریفه را پیش درآمد سخن خود قرار داده‌اند: «الْفُقَرَاءُ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ اغْنِيَاءَ مِنْ التَّعَصُّبِ» (بقره/۲۷۳). فقر چهارمین مقام از مقامات تصوف بر اساس دسته‌بندی ابونصر سراج فقر است. فقر در لغت به معنای نیازمندی و در اصطلاح نیازمندی به باری تعالی و بی‌نیازی از غیر اوست. عرفا در مورد فقر به آیه شریفه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر/۱۵) استناد می‌کنند و همچنین حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است به این ترتیب «الْفَقْرُ فُخْرِي وَبِهِ افْتَخَرْتُ». (سجادی، ۱۳۸۵: ۲۳)

فقر در نظر صوفیه از مقامات مهم و قابل توجه به شمار می‌رود و عبارت است از نیازمندی به باری تعالی و بی‌نیازی از غیر او، در آیه شریفه آمده است «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر/۱۵) در کتب صوفیه و عرفا حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است به این ترتیب: «الْفَقْرُ فُخْرِي» و «الْفَقْرُ فُخْرِي بِهِ افْتَخَرْتُ» و این حدیث در سفینه البحار (چاپ نجف، ج ۲: ۳۷۸) جزو احادیث نبوی آماده است. (سجادی، ۱۳۸۵: ۲۳)

فقیر از نظر عرفا کسی است که هیچ چیز را در تصرف خود در نمی‌آورد؛ زیرا هر چه در تصرف انسان آید به همان مقدار او را بند می‌زند و دلبسته و گرفتار می‌کند «از ابو علی دقاق» نقل شده است که گفت: «بنده آنی که در بند آنی، اگر در بند نفسی بنده نفسی و اگر در بند دنیایی بنده»

تحلیل عرفانی فقر و غنا از دیدگاه عرفانی خواجه عبدالله انصاری و مولانا / ۲۰۱

دنیایی» قال رسول الله علیه و سلم: «تَعِسَ عَبْدُ الْخَمِيصَةِ». (قشیری، ۱۳۸۹: ۳۶۱) غنا در مقابل فقر از اوصاف کمالیه نفس است بلکه از صفات کمالیه موجود بما انه موجود است از این جهت غنا صفتی ذاتی برای حق تعالی محسوب می شود و مخلوقات متصف به فقر ذاتی اند و هرگز غنی نمی گردند. با تعریف غنا که ضد فقر است بیشتر به شناخت فقر رهنمون می شویم به طور کلی «غنا» یعنی دارایی، اعم از این که این دارایی عاریتی باشد یا ذاتی بهر حال دارنده چیزی، حتی به اعتبار، از آن جهت که آن را دارا است، مالک آن چیز است بنابراین فرد غنی یا آنچه را دارد از خود دارد (غنا ی حقیقی) و یا از دیگری (غنا ی عرضی یا اعتباری). (ابن عربی، ج ۷: ۸۸)

فقر در قرآن

در قرآن کریم، آیات بسیاری درباره کمک به فقیر آمده است؛ ولی در هیچ آیه ای، اظهار فقر و نیاز ستایش نشده است بلکه بر عکس آنان را که با پنهان داشتن فقر، گرسنگی را تحمل کرده، ستایش می شوند. خداوند در قرآن خود را یاریگر و دوست صابران بر فقر می نامد «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (بقره/۳۵۱). نه دوستدار آنان که به گدایی و اظهار نیاز روی می آورند. سیدعلی اکبرقرشی در قاموس قرآن، ضمن بیان معنای لغوی فقر می نویسد: «ناگفته نماند: ... حاجت، ذاتی است. مثل «يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر/۱۵) ای مردم شما به خدا محتاجید و خدا اوست بی نیاز ستوده. این شامل حال همه است ... و یک دفعه به معنی ناداری و بی چیزی است مثل «وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» (نساء/۶) «فَكُلُوا مِنْهَا وَاطْعَمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ» (حج/۲۸). (قرشی، ۱۳۵۴: مدخل فقر).

بنابراین فقیر علاوه بر کار و تلاش همانند تمام آدمیان باید به خدا توکل کند و این وظیفه دیگران است که از زردی صورت که حاصل گرسنگی اوست پی به نیازش برده و کمکش کنند. او به خواهش یا اصرار از مردم کمک نمی خواهد. مردم باید افتخار و وظیفه الهی خود را کمک کردن به آنان بدانند و اجر آن را از خداوند خواهند دریافت صدقه و مصرف آن چنان مهم است که خداوند این کار را وظیفه ی پیامبر و حکام اسلامی می داند و کسانی را که مؤمنانی برای پرداخت صدقات- هر چند کوچک باشد- مسخره می کنند؛ منافق و مخالف می خوانند: «الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (توبه/۷۹).

فقر در حدیث و گفتار ائمه (ع)

حضرت علی (ع) در نهج البلاغه، در سیری بر زندگی پیامبران، ضمن تفسیر آیه «رَبِّ اِنِّي لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» (قصص/۲۴) می فرماید: «وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ كَافٍ لَكَ فِي الْأُسُوءِ»

وَدَلِيلَ لَكَ عَلَى ذَمِّ الدُّنْيَا وَعَيْبِهَا، وَكَتَيْبِهِ مَخَازِيهَا وَمَسَاوِيهَا، إِذْ قُبِضَتْ عَنْهُ أَطْرَافُهَا وَطُطَّتْ لِغَيْرِهِ أَكْنَافُهَا، وَفُطِمَ عَنْ رِضَاعِهَا، وَزُويَ عَن زَخَارِفِهَا. وَإِنْ شِئْتَ تَنَبَّأْتُ بِمُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ (ص) حَيْثُ يَقُولُ «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ» وَاللَّهُ، مَا سَأَلَهُ إِلَّا خُبْرًا يَأْكُلُهُ، لِأَنَّهُ كَانَ يَأْكُلُ بَقْلَةَ الْأَرْضِ، وَ لَقَدْ كَانَتْ خُضْرَةُ الْبَقْلِ تُرَى مِنْ شَفِيفِ صِفَاقِ بَطْنِهِ، لِهَزَالِهِ وَتَشَدُّبِ لَحْمِهِ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹: ۳۰۰). پیامبر (ص) می فرماید: «مَنْ اقْتَصَدَ أَغْنَاهُ وَ مَنْ بَدَّرَ أَفْقَرَهُ اللَّهُ وَ...». (کلینی، ۹۵: بی تا، ج ۴)

حضرت رسول (ص) شیوه‌های دوری از فقر و رسیدن به رفاه و آسایش را به مردم می‌آموختند و ائمه اطهار نیز چنین به هدایت و راهنمایی مردم می‌پرداختند. امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِنَّ السَّرْفَ يورِثُ الْفَقْرَ وَ إِنَّ الْقَصْدَ يورِثُ الْغِنَى» با این وجود اگر فقیری به نزد ایشان می‌آمد؛ به هر نحو به او کمک می‌کردند و همواره یاران را به تحمل و صبر در فقر دعوت نموده و خود مانند فقیرترین مردم می‌زیستند. (عاملی، بی تا: ج ۲۵۸/۱۵)

فقر از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری

یکی دیگر از بحث‌های درخور توجه در عرفان و در راستای غنا، فقر است. فقر در معنای لغوی خود تنگدستی، تهیدستی، ناداری و درویشی است. در نزد این طایفه نیز فقر به معنای درویشی است. (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۷۶: ۳۵) خواجه عبدالله انصاری - عارف هم‌عصر هجویری - فقر را سه قسم دانسته است: ۱- فقر اضطرار ۲- فقر اختیار ۳- فقر تحقیق. (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۷۶: ۳۵) با مقایسه و تطبیق نظرات این دو عارف باید گفت که: فقر اضطراری مورد بحث خواجه عبدالله انصاری، همان فقری است که هجویری از آن با عنوان رسم فقر یاد کرده و آن را اضطراری می‌داند. در این فقر، فقیر تنها دستش از مال و منال خالی نیست بلکه نفسش به علت آکندگی از مراد و آرزوهای دنیایی، از حق دور گشته است؛ بنابراین وی با وجود عدم تملک، به دنیا رغبت دارد. این فقر همان است که حضرت رسول (ص) از آن استعاذت کرد و گفت: «اعوذُ بِكَ مِنَ الْفَقْرِ»: از فقر به تو پناه می‌برم فقر اضطرار، فقری است که اساس آن بر بیچاره و حاجتمند کردن شخص است و سبب این بیچارگی از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری بر سه اصل استوار است:

الف) این فقر کفارتی است که با آن گناه را پاک گردانند و بپوشند، پس در برابر آن باید چشم به رحمت حق داشت و در مقابل بلا و محنت‌ها، صبر و شکیبایی اختیار کرد.

ب) دیگر آنکه این فقر عقوبت یعنی شکنجه و عذاب و جزای کار بد و گناه و نشان آن تنگدلی، بی‌آرامی و ملال بر چهره صاحب عقوبت است.

ج) و سوم آنکه این فقر در حدّ اعلاّی خود می‌تواند نشان بریدگی و جدایی از حق و حقیقت

تحلیل عرفانی فقر و غنا از دیدگاه عرفانی خواجه عبدالله انصاری و مولانا / ۲۰۳

باشد و این دسته از فقرا، نشان شکایت و گله‌مندی و ناخشنودی بر چهره دارند. در قرآن کریم آنجا که می‌فرماید: «إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ»: اگر عطیه‌ای نیابند خشمگین خواهند شد (ق/۵۸) این نشان و صفت را بر چهره منافقان آشکار و نمایان می‌بیند. فقر اختیاری از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری پس از فقر اضطراری است. فقر اختیاری، فقری است که بنده، خود، آن را برمی‌گزیند، یعنی اساس آن، برگزیدن این فقر توسط بنده است. بنده در این فقر قدرت بر کسب و تحصیل اسباب و اموال دنیوی دارد، اما به اختیار خود از آن دست کشیده و ترک مألوفات کرده است یعنی به ماسوی‌الله کوچک‌ترین التفاتی ندارد. گویا این فقر همان است که یکی از متأخران در زمان و روزگار هجویری در وصف آن این‌گونه گفته است: «لَيْسَ الْفَقِيرُ مِنَ الزَّادِ، إِنَّمَا الْفَقِيرُ مَنْ خَلَا مِنَ الْمُرَادِ»: فقیر نه آن بود که دستش از متاع و زاد خالی بود، فقیر آن بود که طبعش از مراد خالی بود. (هجویری، ۱۳۸۹: ۲۸)

غنا از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری

خواجه عبدالله انصاری از معاصرین هجویری است که در میدان ۸۴ از کتاب صد میدان، از مقام «غنا» سخن گفته است. وی غنا را توانگری دانسته و آیه ۸ از سوره ۹۳ قرآن کریم را شاهد آورده است که می‌فرماید: «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنِي محتاجت یافت و بی‌نیازت کرد». هجویری توانگری بندگان حق را سه قسم می‌داند: ۱- غنای مال ۲- غنای خوی ۳- غنای دل. (انصاری، ۱۳۷۶: ۶۴) می‌دانیم غنای مال در بین خلق به کثرت مال و دارایی است. عارف با عنایت به صفات ناپسند و آفات حاصل از مال چون نافرمانی، دوری از حق و به هوا مشغول شدن، چشم از تعلقات دنیایی از جمله مال و جاه، فرو می‌بندد. از این‌روست که خواجه عبدالله انصاری در ادامه بحث خود در میدان ۸۴ از کتاب صد میدان، غنای مال را اگر حلال باشد؛ یعنی طبق احکام شرع روا باشد جز بلا و اگر حرام باشد جز راندگی و نفرین و اگر کوشیدن در جهت فراوانی مال و پیشی گرفتن از دیگران باشد جز شکنجه و عذاب و جزا نمی‌داند. در کتاب تذکره‌الاولیای عطار از زبان یحیی معاذ رازی، از صوفیان و زاهدان سده سوم هجری، در باب مال و منال دنیایی از جمله دینار و درم آمده است: دینار و درم کژدم است، دست بدان مکن تا افسون آن نیاموزی؛ واگر نه، زهر آن تو را هلاک کند». گفتند: «افسون او چیست؟» گفت: «آنکه دخل او از حلال بود و خرج او به حق بود». (عطار، ۱۳۸۴: ۳۱۸)

غنای خوی، دومین غنای خلق از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری است. اعتقاد او آن است که غنای خوی از غنای نفس حاصل می‌شود و استنادش به خبری است که در صحیح مسلم، جلد سوم،

صفحه ۱۰۰ بدین مضمون آمده است: «الغنى عَنِ النَّفْسِ» (بی‌نیازی از خود) می‌دانیم. سخت‌ترین حجاب برای بنده، رؤیت و دیدن نفس و پیروی کردن از آن است؛ زیرا پیروی کردن از نفس، مخالفتِ رضای حق را به دنبال دارد و مخالفت حق، سر همه حجاب‌هاست و از اینجاست که ذوالنون مصری گوید: «أشدُّ الحجابِ رؤْيَةُ النَّفْسِ وَ تَدْبِيرُهَا» (صعب‌ترین حجاب مر بنده را رؤیت نفس و متابعت تدبیر آن باشد؛ و جنید - رض - گوید: «اساسُ الكُفْرِ قِيَامُكَ عَلَى مُرَادِ نَفْسِكَ» (بنای کفر، قیام بنده باشد بر مراد تن). (هجویری، ۱۳۸۹: ۲۵۱). بر اساس اعتقاد خواجه عبدالله، غنای نفس یعنی بی‌نیازی از خود، با آراستگی به صفات خرسندی و خوشنودی و جوانمردی حاصل می‌شود. (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۷۶: ۶۴)

سومین مرتبه غنا از دیدگاه خواجه عبدالله در میدان ۸۴ از کتاب صد میدان، غنای دل یعنی «غِنَى الْقَلْبِ» در معنای توانگری قلب است. با عنایت به کلام «محقق ترمذی» در کتاب معارف خود در ذیل صفحه ۲۴ که می‌فرماید: «الغنى، غِنَى الْقَلْبِ لَا غِنَى النَّفْسِ وَالْمَالِ»، سخن خواجه عبدالله را می‌توان این‌گونه تفسیر کرد که: توانگری بنده در غنای قلب و پرهیز از نفس و مال است و گویا این همان است که منظور نظر صوفیه از غنا و توانگری واقعی در بین بندگان است به‌گونه‌ای که حافظ شیرین‌سخن نیز به خانقاهی اشاره می‌کند که در آن گدایان به دل توانگر گردند و این همان توانگری واقعی است که در نزد این طایفه ارزش دارد:

ای گدای خانقه باز آ که در دیر مغان می‌دهند آبی و دل‌ها را توانگر می‌کنند

(حافظ، ۱۳۶۳: ۲۷۰)

در این غنا سالک به یاری خداوند، خود را از هر سببی جز خداوند بی‌نیاز می‌داند و به هیچ سببی از اسباب دنیایی تعلق خاطر ندارد. بنابراین غنای حقیقی یعنی غنای دل از هر سببی جز خداوند. بنده در این مقام خود را از همه جهان و جهانیان بی‌نیاز می‌داند و چون حق را یافته، التفاتی به ماسوی‌الله نمی‌کند.

فقر از دیدگاه مولانا

فقر یکی از موضوعاتی است که مولانا در تمامی آثار خود به هر بهانه‌ای به آن گوشه چشمی انداخته و مقام منیع آن را ستوده است. همان‌طور که در بخش‌های پیشین آمد، فقر در اصطلاح عامه، به معنای نداری و نیازمندی است اما این معنا در نظر عرفا و از جمله مولوی تعبیری مردود شمرده شده است، مولوی همواره از افراد متکدی که از فقر تنها اسمی را به یدک می‌کشند و از حقیقت آن بی‌بهره‌اند بیزار است و در مثنوی از آنان به عنوان ماهی که در ریگزار زندگی می‌کند

تحلیل عرفانی فقر و غنا از دیدگاه عرفانی خواجه عبدالله انصاری و مولانا / ۲۰۵

و مرغ خانگی که به خاک وابسته است یاد کرده است:

مرغ خاکی بود درویش نمان شکل ماهی لیک از دریا رمان
مرغ خانه است او نه سیمرخ هوا لوت نوشد او، نوشد از خدا
عاشق حق است او بهر نوال نیست جانش عاشق حس و جمال
(مثنوی، ۱/ب، ۲۷۵۴-۲۷۵۶)

فقیر از نظر مولانا کسی است که از تمام تعینات و دلبستگی‌های دنیا برهنه شده، ترک دنیا و عواض آن را کرده باشد و در برابر ناملایمات حاصل از آن ترک کردن، صبر و خرسندی پیشه کند، فروزانفر در این باره می‌گوید: «مقصود مولانا از فقر به احتمال قوی، نیازمندی به حق و بی‌نیازی از غیر است و فقر، به این معنی فخر است زیرا سالک را بر طلب کمال برمی‌انگیزد.» (فروزانفر، ۱۳۸۲: ۱۰۰۱ ج ۳).

در غزلیات شمس نیز تنها ملبس بودن به لباس ژنده را ملاک فقر محسوب نمی‌کند و معتقد است که باید از مصاحبت با اشخاصی که از فقر تنها رسمی را می‌شناسند برحذر بود:

درویش را چه بود نشان، جان و زبان در فشان نی دلخ صد پاره کشان، چیزی بده درویش را
(کلیات شمس، ۱/ب، ۱۵)

فقر حقیقی از سیمای درویش استنباط نمی‌شود:

فقر را در نور یزدان جو، مجو اندر پلاس هر برهنه مرد بودی، مرد بودی نیز سیر
(همان، ۱/ب، ۱۰۶۹)

«مولانا برای تبیین فلسفه فقر، تحول زمستانی و بهاری خاک را مثال می‌زند. خاک در پاییز و زمستان عریان می‌گردد و تهیدست می‌شود، این مقدمه و تمهیدی است برای برگ و توشه دل‌انگیزی که در بهار آینده باید به دست آورد. فقرا آغاز یک تحول درونی است برای احیاء و سرزندگی همیشگی.» (محمدی، ۱۳۸۸: ۷۷۵)

خاک را دادیم سبزی و نوبی تا ز تبدیل فقر آگه شوی
(مثنوی، ۵/ب، ۲۷۴۳)

مولانا مقام درویشان را بسیار رفیع می‌داند و آنان را از چنان منزلت و رتبه متعالی برخوردار

می‌داند که گویی تمام مقامات دنیوی را به دست آورده است و سلطنت سنجر هم در برابر قدرت و ظفرمندی درویش پست می‌شود:

هان ای فقیر، روز فقیری گله مکن زیرا که صد چو مملکت سنجر گرفته‌ای
هجده هزار عالم اگر ملک تو شود بی روی دوست چیز محقر گرفته‌ای
(کلیات شمس، ۲/ ب ۲۹۸۳)

مولانا نیز فقر را فخر خود می‌داند و می‌گوید عاشقان حق در ظاهر فقیر و تهی دست هستند، اما در پشت این فقر هزاران عزت و ناز وجود دارد:

فقر فخری از گزافست و مجاز نی هزاران عز پنهاست و ناز
(مثنوی، ۱/ ب ۲۳۵۷)

برگ بی برگی همه اقطاع اوست فقر و خواریش افتخارست و علوست
(همان، ۳/ ب ۴۵۱۹)

مولانا فقر را از آن جهت فخر انسان می‌داند که دست کم فرصت گناه ورزیدن و گرد معصیت گشتن را به او نمی‌دهد و اگر فقر را فخر خوانده‌اند به این سبب است که انسانها دسترسی به منابع گناه پیدا نمی‌کنند. (ر.ک. محمدی، ۱۳۸۸: ۷۷۵)

فقر از این رو فخر آمد جاودان گه به تقوا ماند دست نارسان
ز آن، غنا وز آن، مردود شد که ز قدرت صبرها پدرود شد
آدمی را عجز و فقر آمد امان از بلای نفس پر حرص و غمان
(مثنوی، ۳/ ب ۳۲۸۱-۳۲۸۳)

از نظر مولانا این فرمایش پیامبر که «فقر مایه افتخار من است» از آن رو کلامی والا و گرانقدر است که سبب می‌شود انسان از آزمندان بگریزد و به سوی خداوند بی نیاز پناه برد.

فقر فخری بهر آن آمد سنی تا ز طاعمان گریزم در غنی
(همان، ۵/ ب ۷۱۵)

رابطه قناعت و فقر از دیدگاه مولانا

عرفا قناعت کردن را یکی از صفات فقرا می‌دانند و مهم ترین بارزه متصف شدن به این صفت

تحلیل عرفانی فقر و غنا از دیدگاه عرفانی خواجه عبدالله انصاری و مولانا / ۲۰۷

را رضایت به حکم خداوند و عزت و سرافرازی محسوب می‌کنند. از نظر آنان هر کس که از حطام دنیوی فقط در حدی بهره گیرد که برای حفظ حیات و انجام تکالیف دینی به آن نیاز دارد فضیلت قناعت را به کار بسته و در مقامی بالاتر به آرمان فقر اختیاری نایل می‌شود. قشیری در باره قناعت آورده است: «قناعت بسنده کردن است به آن چه بود و بیشتر را طلب ناکردن.» (قشیری، ۱۳۸۹: ۳۰۲) کسی که قناعت پیشه باشد و به آنچه خداوند به او عطا کرده است راضی باشد، از دیگران مستغنی می‌گردد و این همان اصل اساسی در فقر است. امام صادق(ع) در این باره می‌فرماید: «من قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللهُ فَهُوَ مِنَ اغْنَى النَّاسِ» هر کس آنچه خدا روزیش کرده قانع باشد از بی‌نیازترین مردم است. (کلینی، ج ۲ / ۱۳۹ حدیث ۹)

و همچنین امام، ابراز نیاز در برابر خلق را مایه خوارگی و ذلت انسان می‌داند و در این باره می‌فرماید:

«ما أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذَلُّهُ» چه زشت است برای مومن که میل و رغبتی در او باشد که او را خوار و ذلیل کند. (همان، ج ۲ / ۳۲۰ حدیث ۱)

مولانا با تأثیرپذیری از سخن اهل بیت، درویش حقیقی را کسی می‌داند که از خلق خدا گدایی نکند و خدا برای او کافی باشد:

سایل آن باشد که مال او گداخت قانع آن باشد که جسم خویش باخت
(مثنوی، ۶/ب ۱۴۷۳)

البته باید توجه داشت که فقر و قناعتی که از تقوا و پرهیزگاری حاصل آمده باشد با ظنت و ناخن خشکی لثیمان و فرومایگان تفاوت دارد؛ زیرا فقیر خود فقر را برگزیده است. از وجود آن خرسند است مولوی در این باره در مثنوی معنوی آورده است:

قلتی کان از قناعت وز تقاست آن ز فقر و قلت دونان جداست
(مثنوی، ۴/ب ۳۱۳۳)

رابطه زهد و فقر از دیدگاه مولانا

سومین مقام از مقامات سلوک از نظر ابو نصر سراج، زهد است که بنیاد و اساس کارهای نیک و نخستین قدم قاصدین به پروردگار و منقطعین از دنیا به سوی خداست.

زهد اسم معنی است یعنی اعراض از دنیا، دنیا را برای آخرت ترک کردن. جمع اسم فاعل این کلمه یک بار در قرآن و آن هم در سوره یوسف آیه ۲۰ به کار رفته است. (دایره المعارف تشیع، ج

مولانا جلال‌الدین در دیوان شمس و مثنوی معنوی، گاه دنیا را به ویرانه‌ی جایگاه جغدان و جوز پوسیده و گاه چراگاه خران تشبیه کرده است که فقط جسم در آن پرورش می‌یابد و روح در آن غریب است:

ویرانه‌ای آب و گل چون مسکن بوم آمد این عرصه کجا شاید پرواز همایی را
(دیوان شمس، ۱/ب/۷۷)

ای جهان آب و گل تا من تو را بشناختم صد هزاران محنت و رنج و بلا بشناختم
تو چراگاه خران‌ی نی مقام عیسی این چراگاه خران را من چرا نشناختم
(همان، ۱/ب/۱۵۸۵)

جوز پوسیده است دنیا ای امین امتحانش کم کن از دورش ببین
(مثنوی، ۶/ب/۳۴۷۱)

مولانا جلال‌الدین زهد و تقوا را طریق ایمنی و راه سلامت می‌داند و می‌گوید:

گفتا کجاست ایمن، گفتم که زهد و تقوا گفتا که زهد چه بود؟ گفتم ره سلامت
(دیوان شمس، ۱/ب/۴۳۶)

تقابل فقر مادی و فقر معنوی از دیدگاه مولانا

اگرچه در آثار مولانا تا حدودی به بحث فقر مادی اشاره شده است ولی از دیدگاه او نیز دنیا، غافل بودن از خداوند است و گرنه داشتن مال و جاه دنیوی با مفهوم حقیقی فقر منافاتی ندارد؛ زیرا اصل اساسی در فقر، عدم دل‌بستگی به مال است نه نبودن آن:

چیست دنیا از خدا غافل بُدن نی قماش و نقره و میزان و زن
مال را کز بهر دین باشی حمول نِعَمَ مَالٍ صَالِحٍ، گفت آن رسول
آب در کشتی هلاک کشتی است آب اندر زیر کشتی پستی است
(مثنوی معنوی، ۱۳۸۴:۹۸۳)

مولوی در تمثیل «اعرابی درویش و ماجرای زن» او به تقابل فقر مادی و معنوی پرداخته و نتیجه گرفته است که فقر مادی با تلاش مرتفع می‌شود در حالی که فقر معنوی مقامی است که رسیدن به

آن دشوار است و شایسته صاحب جمالات معنوی است:

گفت ای زن تو زنی یا ابوالحزن فقر فخر است و مرا بر سر مزین
مال زر سر را بود همچون کلاه کل بود او کز کله سازد پناه
آنگه زلف جعد و رعنا باشدش چون کلاهش رفت خوشتر باشدش
مرد حق باشد به مانند بصر پس برهنه به که پوشده نظر
(مثنوی، ۱/ ب ۲۳۴۲-۲۳۴۵)

فقر معنوی مانند کلیدی است که هر مشکل و کار بسته‌ای را باز می‌کند:

فقر بیرده سبق، رفته طبق بر طبق باز کند قفل را فقر مبارک کلید
(کلیات شمس، ۱/ ب ۸۹۰)

رابطه فقر و فنا از دیدگاه مولانا

عرفا گاه فقر را با مقام فنا برابر می‌دانند و منظور آنان از فقر «فنا فی نفس»، سلب انانیت و سقوط از هستی موهوم است. در این مقام سالک از هستی اعتباری خود رسته و نعلین دو کون از پا بیرون می‌افکند، هم از دنیا و هم از آخرت خود دل بر می‌کند و به صفت عدم اصلی و ذاتی خود برمی‌گردد به طوری که که هیچ عملی یا احساسی یا نعت و وصفی را به خود نسبت نمی‌دهند. مولانا نیز همچون عرفای دیگر، گوشه چشمی بر این موضوع ارزشمند انداخته و در تمام دفترهای مثنوی به هر بهانه‌ای این مقام منبع را ستوده است. «مولانا جلال الدین نیز فقر را مرادف «فنا» می‌داند و می‌گوید همه غم‌های آدمی از این باد و بور اوست و خواست های نفسانی است که ریشه هستی او را می‌کند اگر اندکی استغنا باید و قناعت پیشه کند از این مرگ تدریجی که همان غم و اندیشه‌های کودکانه این جهانی است رهایی خواهد یافت و برای رسیدن به فقر حقیقی و رهایی از مضار و زیان‌های ثروت اندوزی، صوفی باید به خدای خود پناه ببرد و یا به مرد کاملی رجوع کند.» (گوهرین، ۱۳۸۲: ۳۳۳)

مولانا در دفتر ششم مثنوی فقر را بالاترین مرتبه می‌داند و درویشانی را که ظاهرا و باطنا فقیرند را از همه جلوتر می‌داند:

نیستی چون هست بالاین طبق بر همه بردند درویشان سبق

خاصه درویشی که شد بی جسم و مال کار فقر جسم دارد به سوال
(مثنوی، ۶/ب ۱۴۷۱-۱۴۷۲)

«نیکلسون» در شرح این ابیات می‌گوید: مراد از نیستی در مصراع نخست نیستی نسبت نسبی؛ یعنی قابلیت صرف وجود است که بلا انقطاع تحقق خارجی می‌پذیرد و به صفات و اسماء الهی ملبس می‌شود؛ می‌توان گفت که این عدم منسوجی است که حق تعالی بر آن نقش‌ها می‌زند تا کمالاتش نمایش یابد و برای این منظور هیچ آئینه دیگری به خوبی نیستی عارف نمی‌تواند مفید افتد.» (نیکلسون، ۱۳۸۴: ۴۳۸)

از نظر مولوی کسی که خودپسندی و انانیت خود را محو کند و به مقام فنا برسد از جاه طلبی و یا ظلم جاه طلبان ترسی ندارد و به تعبیر «المفلس فی امان الله» ترسی از دشمنان نخواهد داشت پس فقر را اسوه و الگوی خویش قرار داد. (محمدی، ۱۳۸۸: ۷۶۸)

چونکه گشتی هیچ از سندان مترس هر صباح از فقر مطلق گیر درس
(مثنوی، ۵/ب ۵۳۲)

وقتی که سالک فهمید غیر خدا همه فانی‌اند همه چیز را بی‌واسطه از حق درخواست می‌کند و نسبت به لوازم و اسباب به استغنا و بی‌نیازی دست می‌یابد:

زین سبب بستان تو آب از آسمان چون ندیدی تو وفا در ناودان
(مثنوی، ۳/ب ۵۶۰)

اینجاست که سالک با مباحثات خود را فقیر می‌خواند و «الفقر فخری» می‌گوید؛ زیرا فقر چنانکه صوفیان می‌گویند «متضمن استغنا از خلق است پس نتیجه آن عزت است نه خواری و ذلت، زیرا اصل خواری‌ها و ذلت‌ها حاجت و نیاز است و درویشان گرد نیاز و حاجت مادی را از دامن دل سترده‌اند و آستین بی‌نیازی بر جهان و جهانیان افشاندند.» (فروزانفر، ۱۳۸۲: ۱۰۰۶)

مولانا جلال‌الدین سرمایه عدم تعلق به دنیا و مادیات و رهایی از بند هوای نفس را توشه فقیران می‌داند و می‌گوید:

مرگ بی مرگی بود ما را حلال برگ بی برگی بود ما را نوال
(مثنوی، ۱/ب ۳۹۲۷)

غنا از دید مولانا

مولانا غنای مطلق را فقط از آن خداوند می‌داند و به فقر همهٔ بندگان چنین اقرار می‌کند:

آنکه بدهد بی امید سودها آن خدايست آن خدايست آن خدا
یا ولی حق که خوی حق گرفت نور گشت و تابش مطلق گرفت
کو غنی است و جز او جمله فقیر کی فقیری بی عوض گوید که گیر
(مثنوی، ۳/ب ۵۲-۳۳)

مه‌خورشید و فلک‌ها و معانی و عقول سوی ما محتشمانند و به سوی تو گدا
(کلیات شمس، ۱/ب ۱۶۹)

ما گدایانیم و الله الـغنی از غنی دان آنچه بینی با گدای
(همان، ۲/ب ۲۹۰۲)

بی‌توجهی به دنیا و مال و منال آن، اندیشه‌ای است که بسیار صریح و شفاف در آثار بزرگانی چون سنایی، مولوی و عطار دیده می‌شود. مولوی مال را جزو وسیله‌ای برای گمراهی و غرور و تکبر انسان نمی‌داند و از شر آن به فقر پناه می‌برد.

مال دنیا شد تبسم‌های حق کرد ما را مست و مغرور و خلق
فقر و رنجوری به استت ای سند کان تبسم دام خود را برکنند
(مثنوی، ۱/ب ۳۰۴۰-۳۰۴۱)

از دیدگاه مولانا انسان در حال توانگری ظاهری، سرکش و نافرمان می‌شود و مانند فیلی که خواب هندوستان را ببیند یاغی می‌شود:

زانکه انسان در غنا طاغی شود همچو پیل خواب بین یاغی شود
پیل چون در خواب بیند هند را پیلبان را نشنود آرد دغا
(همان، ۳/ب ۴۲۰۱-۴۲۰۲)

موازنه فقر و غنا از دید مولانا

قدمای صوفیه در تفضیل فقر بر غنا و غنا بر فقر و رجحان یکی بر دیگری به اختلاف سخن گفته و نظرات مختلفی را عنوان نموده‌اند اما اغلب آنان فقر را مرجح شمرده‌اند؛ زیرا غنا را فقط صفت حق تعالی می‌دانند و از نظر آنان غنی مطلق فقط اوست.

عزالدین محمود کاشانی فقر را برای سالکان مبتدی و متوسطان فاضل تر می‌داند. (کاشانی، ۱۳۸۹: ۳۷۶)

طبع و سرشت انسان به گونه‌ای آفریده شده است که از فقر و نیستی ترسان است و برای رسیدن به آرامش خیال خود، به طلب کسب و کار و مال و زر می‌روند از مال و زر دنیا به آب شور تعبیر کرده است و در این باره می‌گوید:

آن چنان کز فقر می‌ترسند خلق زیر آب شوره رفته تا به حلق
گر بترسیدی از آن فقر آفرین گنج‌هاشان کشف گشتی در زمین
جمله شان از خوف و غم در عین غم در پی هستی فتاده در عدم
(مثنوی، ۳/ب ۲۲۰۵-۲۲۰۷)

مولانا مقام فقر را مقام ایمنی از جمیع مهالک نفسانی می‌داند که در پناه آن انسان از مفاک هلاک نجات می‌یابد و مال و ثروت در دست مبتدیان را فقط باعث هلاک و نابودیشان می‌داند:

چون شکسته می‌دهد اشکسته شو امن در فقر است اندر فقر رو
آن کهی کاو داشت از کان نقد چند گشت پاره پاره از زخم کلند
تیغ بهر اوست کاو را گردنی ست سایه کافکنده ست بر وی زخم نیست
مهتری نفت است و آتش ای غوی ای برادر چون در آذر می‌روی
هر چه او هموار باشد با زمین تیرها را کی هدف گردد بین
(همان، ۴/ب ۲۷۵۷-۲۷۶۱)

برتری فقر بر غنا از دیدگاه مولانا

مولانا مانند دیگر عرفا، فقر را بر غنا رجحان داده است و برای این برتری دلایلی را عنوان داشته که به ذکر بعضی از آنها می‌پردازیم. یکی از دلایلی که فقر بر غنا برتری دارد از نظر مولانا، آرامش خاطری است که در فقر و نداری نهفته است. تصاحب‌ها و تملک‌ها همواره موجبات طغیان و سرکشی انسان را فراهم می‌کنند و آشفتگی خاطر او را به دنبال دارند؛ زیرا پیوسته ترس از بین رفتن داشته‌ها و اموال با انسان توانمند همراه است و دغدغه حفظ و تکثیر مال و زیاده طلبی لحظه‌ای او را رها نمی‌کند. مولانا غنا را زمینه ساز گناه و زایل کننده شکیبایی انسان می‌داند و به همین دلیل فقر را تنها راه رهایی از عوامل جانکاه دنیا معرفی می‌کند و می‌گوید:

تحلیل عرفانی فقر و غنا از دیدگاه عرفانی خواجه عبدالله انصاری و مولانا / ۲۱۳

حال ز قال به تو را، فقر ز مال به تو را
شعله و شال به تو را، تاج و لوا چه می‌کنی
چونکه ز مال روز و شب نیست تو را بجز تعب
گوشه عافیت طلب این همه را چه می‌کنی
(کلیات شمس، ۲/ب ۳۲۲۸)

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد
نشاط و عیش به باغ بقا توانی کرد
به همت از نشوی در مقام خاک مقیم
مقام خویش بر اوج علا توانی کرد
(همان، ۱/۹۵۹)

عرفا عموماً امنیت و سلامت انسان را در فقر می‌دانند و همگی بر قول «المفلس فی امان الله» اتفاق نظر دارند. از نظر مولانا نیز تنها شکستن فقر و فروتنی است که انسان را از گزند دشمنان و آسیب‌ها در امان می‌دارد و فقر ایمنی برای عارف است:

راهزن هرگز گدایی را نزد
گرگ، گرگ مرده را هرگز گزد
خضر کشتی را برای آن شکست
تا تواند کشتی از فجار رست
چون شکسته می‌رهد اشکسته شو
امن در فقر است اندر فقر رو
(مثنوی، ۴/ب ۲۷۵۵-۲۷۵۷)

یکی از فواید فقر، کسر نفس است با فقر؛ فقر به معنای نداری است و موجب ناامیدی نفس از سرکشی است و باعث تضعیف آن می‌شود:

کرم کست آن اژدها از دست فقر
پشهای گردد ز جاه و مال و صقر
اژدها را دار در برف فراق
هین مکش او را به خورشید عراق
(مثنوی، ۳/ب ۱۰۵۶-۱۰۵۸)

مولانا از سالک تازه وارد می‌خواهد کبر و خودپسندی را رها کند و فقر را برگزیند زیرا غنا را از فایده و سود می‌بیند:

چو کبر را بگذاری صفا ز حق یابی
بدانی آنگه کین کبریا چه سود کند
برو به نزد خداوند، شمس تبریزی
فقیر او شو، جانا غنا چه سود کند
(کلیات شمس ۱/ب ۹۴۹)

فقر انسان کامل

فقیر از نظر مولانا کسی است که از تمام تعینات و دلبستگی‌های دنیا برهنه شده، ترک دنیا و عوارض آن را کرده باشد و در برابر ناملایمات حاصل از آن ترک کردن، صبر و خرسندی پیشه کند. فروزانفر در این باره می‌گوید: «مقصود مولانا از فقر به احتمال قوی، نیازمندی به حق و بی‌نیازی از غیر است و فقر به این معنی فخر است؛ زیرا سالک را بر طلب کمال برمی‌انگیزد.» (فروزانفر، ۱۳۸۲: ۱۰۰۱، ج ۳)

کسی که نور فقر بر جانش تابیده به دنیا و زیبایی آن التفاتی نمی‌کند و چون به کمال پختگی رسیده است دنیا را چیزی جز لهُو و لعب نمی‌داند و نسبت بدان دل‌سرد است و از بودن مال شاد و از نبود آن متأذی نمی‌گردد.

کسی که نوبت الفقر فخر زد جانش چه التفات نماید به تاج و تخت و لوا
چو باغ و راغ حقایق جهان گرفت همه میان زهر گیاهی چرا چرند چرا
(کلیات شمس، ۱/ ب ۲۲۳)

به پیش دیده دو عالم چو دانه پیش خروس چنین بود نظر پاک کبریا دیده
نه طالبست و نه مطلوب آنکه در توحید صفات طالب و مطلوب را جدا دیده
(همان، ۲/ ب ۲۴۰۶)

پس از قدم نهادن در راه معرفت، خداوند درهای رحمتش را به سوی سالک می‌گشاید و او را از رنج طلب و ما و منی رها می‌کند. خوشی و ناخوشی‌های زندگی احوال فقر را متغیر نمی‌سازد و به سان صحرایی هستند که زلزله به آنان آسیبی نمی‌رساند، دریایی هستند که بیم راهزن و جامه کن ندارند و همان طور که سلیمان چه زمانی که بر تخت ملک تکیه زده بود و چه زمانی که ماهی‌گیری بیش نبود و جاه و جلال خود را از دست داده بود، فقرا نیز با تغییر وضعیت مالی دچار تغییر روحی نمی‌شوند و بود و نبود مال در آنان تأثیری نمی‌گذارد زیرا فقر وارستگی است یعنی متعلق به چیزی یا کسی نبودن، حتی اگر صاحب همه چیز باشی:

هر که را جست او به رحمت وارهید از جست و جو

هر که را گفت آن مایی وارهید از ما و من

هر که را صحرایی بود ایمن بود از زلزله

هر که دریایی بود کی غم خورد از جامه کن

تحلیل عرفانی فقر و غنا از دیدگاه عرفانی خواجه عبدالله انصاری و مولانا / ۲۱۵

کی سلیمان را زیان شد گر شد او ماهی فروش

اهرمن گر ملک بستد اهرمن بد اهرمن

(کلیات شمس، ۱/ب/۱۹۵۹)

انسان کامل برای رسیدن به معشوق که تنها راه رستگاری وی است از هر چه باعث می‌شود گه میان او و این سعادت فاصله اندازد دوری می‌کند. این مانع حتی اگر کوچک و ناچیز هم باشد باز هم زیاد است و یک تأثیر را می‌گذارد و در راه سیر به سوی خداوند وجود یک سوزن از تعلقات دنیوی هم می‌تواند عروج انسان را متوقف کند.

چو در رفتی در آن مخزن منزله از ره روزن

چو عیسی سوزنت گردد حجب چون گنج فارونی

(همان، ۲/ب/۳۱۱۹)

نتیجه‌گیری:

فقر یکی از مراحل سیر و سلوک عرفانی است که در نزد عرفا عموماً از مقامات نهایی، در شناخت حق محسوب می‌شود. فقر و غنا در ادبیات ایران و به خصوص در آثار عرفانی، سابقه‌ای کهن و جایگاهی والا دارد. «فقر» در لغت به معنای درویشی و نداری و «غنا»، نقطه مقابل آن و به معنی توانگری، بی‌نیازی و دولت‌مندی است. ارزش فقر به معنای نیاز به درگاه الهی و بی‌نیازی از غیر او، در قرآن و کلام پیامبر بزرگوار اسلام (ص) و پیروان ایشان همواره مورد تأکید بوده است. باید گفت فقر و غنا از مقامات در سیر و سلوک است. تأکید بر فقر و غنا و متمرکز کردن مباحث مربوط به سیر و سلوک و معرفت‌شناسی به آن، گویای آن است که سالک به‌جایی می‌رسد که با آگاهی به غنای حق و فقر و نیازمندی خویش به او و بی‌نیازی از ماسوی‌الله، می‌تواند به پایان راه رسیده یا نزدیک به پایان راه باشد؛ زیرا این احساس نیاز به حق و بی‌نیازی از ماسوی‌الله می‌تواند مقدمه نفی کثرت و باور کردن هرچه بیشتر وحدت باشد. با بررسی دیدگاه‌های عرفای مورد نظر در این پژوهش می‌توان به اجمال به نتایج زیر دست یافت:

خواجه عبدالله انصاری در میان چهره‌های تاریخ تصوف ایران و اسلام یک نمونه استثنایی است نام او یا عرفان و شعر آمیختگی عمیقی یافته است. در زمینه افکار و عقاید دو عارف بزرگ مولانا و انصاری می‌توان گفت: از نظر هر دو شاعر مسلمانی آن است که نفس بمیرد و در تلاش و جنبش نباشد آن کس که تسلیم واقعی است شهادتین را هر بار با عشق تمام به بیان و عیان می‌گیرد و اگر از

قید نفس رها شده باشد شهادت او توحید است و شهادتین بر رسالت ختمی مرتبت از سر عشق و باور است که جان مسلمان راستین قدرت لایزال حق است و غرق جاذبه حضرت ختمی مرتبت است. از دیدگاه مولانامی توان گفت فقر از منظر عرفای مذکور، عبارت است از عدم التفات به ماسوی الله و نیازمندی در برابر حق تعالی و اینکه سالک به فقر خود که صفت ذاتی انسان است اقرار نماید. توکل، اعراض از اسباب و وسایط دنیوی، ایثار و بخشش مال و فنا و محو صفات از نظر این عارف از ویژگی‌های بارز فقرای صادق محسوب می‌شود. از دیدگاه مولانا مقام فقر، مقام ایمنی از جمیع مهالک نفسانی است و معتقد است که در پناه آن انسان از مگاک هلاک نجات می‌یابد. وی فقر را عدم التفات به مال و ثروت دنیایی و راه رها شدن از خواسته‌ها، تهی شدن از همه خواهش‌های نفس و ترک تمام آرزوها و کام آدمی می‌دانند.

منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه، (۱۳۷۹)، گردآوری ابوالحسن، سید رضی، ترجمه: علی دشتی، چاپ دوم، قم: انتشارات لاهیجی.
- ۳- ابن عربی، محی الدین، (۱۴۰۵)، الفتوحات المکیه، ۱۴ جلدی، تحقیق: عثمان یحیی، چاپ دوم، مصر.
- ۴- انصاری، خواجه عبدالله، (۱۳۷۶)، صدمیدان، به اهتمام: قاسم انصاری، چ ۵، تهران، انتشارات کتابخانه طهوری.
- ۵- خرمشاهی، بهاءالدین، (۱۳۷۷)، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، انتشارات دوستان.
- ۶- خطیب رهبر، خلیل، (۱۳۶۳)، دیوان حافظ، چاپ اول، تهران، انتشارات صفی علیشاه.
- ۷- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت نامه دهخدا، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۸- دایره المعارف تشیع، (۱۳۸۶)، زیر نظر احمد صدر، حاج سیدجواد، بهاءالدین خرمشاهی، کامران فانی، چاپ اول، انتشارات شهید سعید محبی.
- ۹- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۶)، ارزش میراث صوفیه، چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۰- زمانی، کریم، (۱۳۸۴)، مثنوی معنوی، ۶ جلد، چاپ شانزدهم، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۱۱- سجادی، ضیاءالدین، (۱۳۸۵)، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، چاپ هشتم، تهران، انتشارات سمت.
- ۱۲- صحیفه سجادیه، (۱۳۸۶)، امام زین العابدین (ع)، ترجمه: علیرضا رجالی، چاپ نهم، تهران، انتشارات سحر.
- ۱۳- طباطبایی، علامه محمدحسین، (۱۳۸۵)، سنن النبی، ترجمه: عباس عزیزی، چاپ سیزدهم، قم، انتشارات صلاه.
- ۱۴- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین، (۱۳۸۴)، تذکره الاولیا، به کوشش: امید توکلی، تهران: انتشارات بهزاد.
- ۱۵- -----، (۱۳۷۰)، دیوان عطار، تصحیح: سعیدنفیسی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات کتابخانه سنایی.
- ۱۶- عاملی، شیخ حر، (بی تا)، وسائی الشیعیه، ترجمه: علی اکبر افراسیابی.
- ۱۷- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۸۲)، شرح مثنوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

- ۱۸- قشیری، ابوالقاسم، (۱۳۸۹)، رساله قشیری، تصحیح: بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات زوار.
- ۱۹- قرشی، سیدعلی اکبر، (۱۳۵۴)، قاموس قرآن، تهران، بازار سلطان.
- ۲۰- کلینی رازی، ثقه الاسلام شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب، (بی تا)، اصول کافی، ترجمه: سیدجواد مصطفوی، تهران، چاپ صدقی نژاد.
- ۲۱- کاشانی، عزالدین، (۱۳۸۹)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، چاپ اول، تهران، انتشارات زوار.
- ۲۲- گوهرین، سیدصادق، (۱۳۸۲)، شرح اصطلاحات تصوف، تهران، انتشارات زوار.
- ۲۳- لاهیجی، شمس الدین محمد، (۱۳۸۸)، مفاتیح العجاز شرح گلشن راز، مقدمه و تصحیح و تعلیقات: محمد برزگر خالقی و عفت کرباسی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات زوار.
- ۲۴- مستملی بخاری، م. (۱۳۶۵)، شرح التعرف لمذهب التصوف، تصحیح: محمد روشن، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۲۵- محمدی، علی، (۱۳۸۸)، تفسیر مثنوی با مثنوی، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشجو.
- ۲۶- مولوی بلخی، جلال الدین محمد، (۱۳۸۶)، کلیات دیوان شمس تبریزی، با مقدمه: بدیع الزمان فروزانفر، چاپ سوم، تهران، انتشارات میلاد.
- ۲۷- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، (۱۳۸۹)، کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی، تهران، انتشارات سروش.
- ۲۸- عابدی، محمود، (۱۳۸۶)، دولت فقر (مفهوم فقر در زبان اهل معرفت)، آیینه میراث، شماره ۳۸، صص ۷ تا ۱۴.
- ۲۹- نیکلسون، رینولد الن، (۱۳۸۴)، شرح مثنوی معنوی مولوی، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.